

سرود هات ۲۹ گاتها

در آغاز پیامبری زرتشت

از : دکتر حسین وحیدی

انتشارات اشا

چاپ اول : آبان‌ماه ۱۳۵۹

حق چاپ برای نویسنده محفوظ است

پیشگفتار

گاتها، سروده اشوزرتشت یکی از ژرف ترین و دلکش ترین و ارزشمندترین و دیرینه ترین نمودهای فرهنگ بشری است. در این نامه ورجاوند اشوزرتشت با زبانی زیبا و دل انگیز به ژرف ترین و بنیادی ترین پرسشهای آدمی که اندیشه و زندگی او را فرا گرفته پاسخ میدهد و برای هر یک راه و روشی درست و شایسته می شناساند. گاتها دارای هفده "ها" یا بخش است که هر یک به بند هایی بخش شده است. هر یک از هفده هات گاتها در بردارنده هستار ویژه ایست که هات ۲۹ ویژه آغاز پیامبری زرتشت است.

در این هات که به چهر راز و نیاز سروده شده است "روان جهان" به پیشگاه اهورامزدا از گسترش ستم و تباهی و ویرانی و غارت و چپاول و گستاخی و زور که جهان و زندگی مردمان را فرا گرفته گله می کند و از اهورامزدا درخواست می کند که کسی برای از میان برداشتن این تباهی ها برگزیده شود. اهورامزدا از وهومن (خرد هستی) و اشا (سامان و هنجار هستی) می خواهد کسی را برگزیند و سرانجام این کس که اشوزرتشت است و همه فروزه های نیک اهورایی را داراست برای انجام این گمارش برگزیده میشود و روان جهان از این گزینش خوشنود میشود و رهبری اشوزرتشت را می پذیرد. نویسنده این دفتر کوشیده است این راز و نیاز فلسفی و دلکش و ژرف و زیبا را ترجمه کرده و با گستردگی بیشتر و با زبانی شعرگونه گزارش نماید. بخشهای هفده گانه دیگر گاتها نیز به همین گونه ترجمه و گزارش شده است که امید است پس از چاپ و پخش این دفتر دفتراهای دیگر نیز چاپ و پخش شود.

(۲۹)

(۱) در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا
 و در آفرینش تو ای خدایا

بند ۱

کله روان جهان

روان جهان گله مند است ،
 برای چه مرا آفریدی ؟
 چه کسی مرا به کالبد تن درآورد ؟
 خشم و تباهی و ستم و آزار و کینه ،
 همه حا را فراگرفته است ،
 مرا جز تو یار و یاور نیست ،
 آنکه مرا می تواند برهاند بمن بنمای .

(۲) سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه
 سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه
 سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه
 سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه
 سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه
 سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه

بند ۲

پرسش از اشا
 و آنگاه ،
 آفریدگار جهان از اشا پرسید :
 چه کسی را تو برای راهبری جهان برمی گزینی ؟
 تا ما او را پشتیبانی و یآوری کرده و به او ،
 نیروی آباد کردن جهان و گسترش راستی ببخشاییم ،
 و برای درهم شکستن خشم و بیداد دروغوران یاریش کنیم ؟

سورود سوره سوره

[۱۶۴]

(۳) سورود سوره سوره
 سورود سوره سوره
 سورود سوره سوره
 سورود سوره سوره
 سورود سوره سوره
 سورود سوره سوره

بند ۳

در جستجوی رهبر

اشا به اهورامزدا پاسخ داد:
 من کسی را نمی‌شناسم که بتواند،
 آزار از روان جهان بردارد،
 و پاکان را در برابر تبهکاران نگهداری کند،
 باید کسی را بیابیم که تواناترین مردمان باشد،
 تا به خواستش پاسخ بدهیم و بیاریش بشتابیم.

(۴) مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى .
 مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى .
 مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى .
 مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى .
 مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى .
 مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى ، مەن دىيىمكى .

بند ۴

داۋرى مۇداھۇرا

مۇداھۇرا ،

بەتەر مەيداندا و بەتەر تاگاہ است کہ ،

دیویسنی ها را درگذشته چه شیوہای بودہ ،

و در آیندہ شیوہ آنها چه خواهد بود ،

و تنها مۇداھۇراست کہ ہر چىز را داۋرى كرده و مى سنجد ،

پس ما بە خواست او خشنود و خرساند خواہيم بود .

(ه) نـمـح . وائـم . ددکم سـمـمـمـمـم . نـمـمـمـمـم .
 نـمـمـمـمـمـمـم . (ا) نـمـمـمـمـم . نـمـمـمـمـمـم . نـمـم .
 فـم . دـمـمـم . نـمـمـمـمـمـم . نـمـمـمـمـم .
 نـمـمـمـمـم . نـمـمـمـمـم . وـنـمـمـمـم . (ب) نـمـمـمـمـمـمـم .
 اچـمـم . (ا) نـمـمـمـمـمـمـم . (ب) نـمـمـمـمـمـمـم .
 اچـمـم . (ب) نـمـمـمـمـمـمـم . وـاچـمـمـمـمـم . نـمـمـمـمـم .

بند ۵

گزند دشمنان

اینک من و روان جهان ،
 با دلی آکنده از ستایش و با دستهای برافراشته ،
 از مزدا اهورا خواستاریم که :
 به نیکوکاران و راستان و رهبرانها ،
 از سوی دشمنان آنها ،
 گزند و آسیبی نرسد .

(۶) مع . ف . واندک تر مع . مینو اچ .
 مینو مع . واندک تر مع . واندک تر مع .
 اچ مع . مینو مع . واندک تر مع .
 مع . ف . واندک تر مع . مینو اچ .
 واندک تر مع . مینو اچ . واندک تر مع .

بند ۶

اهوورتو

آنگاه مزدا اهورا ،

که زندگی برخاسته از دانایی اوست گفت :

آیا تو یک (اهو) رهبر مینوی و یا یک (رتو) رهبر جهانی ،

راست کردار را نمی شناسی ؟

مگر تو نگهبان جهان و آفرینش نیستی ؟

سازد. سزاسد. سزاسد.

بند ۱۰

(۷) سزاسد. سزاسد. سزاسد.
 سزاسد. سزاسد. سزاسد.
 سزاسد. سزاسد. سزاسد.
 سزاسد. سزاسد. سزاسد.
 سزاسد. سزاسد. سزاسد.

بند ۷

پرسش از وهومن

پس مزدا اهورا گفت:
 این سخن ورجاوند فزاینده،
 از اهورایی است که خواستش با اشا همسان است،
 و مزدا اهورا،
 آنرا برای خوشبختی همه کسانی که،
 در زوارش^۱ جهان و آفرینش هستند فرستاده است.
 (اهورمزدا پس از درنگی کوتاه سخنان خود را می‌کشد و می‌گوید:)
 ای وهومن:
 آیا تو کسی را نمی‌شناسی که،
 مردمان را یاری کرده و آنها را رهایی بخشد؟

(۱) سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا
 سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا
 سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا
 سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا
 سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا
 سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا سَمْعًا

بند ۹
 دولتی روان جهان

آنگاه ،

روان جهان آوا برمی کشد و گوید :
 آیا من باید گوش به سخنان شخصی ناتوان بدهم ،
 و فرمانهای او را بکار بندم ؟
 برآستی مرا آرزوی رهبری توانا بود که با بازوان نیرومند خود مرا نگهبانی
 کند .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شماره ۱۱۱

(۱۱) و دوست من
 ای که در این راه
 ای که در این راه
 ای که در این راه
 ای که در این راه
 ای که در این راه

شماره ۱۱

انجمن مغان

(روان جهان سخنان خود را می‌کشاند)

کی،

اشا و وهومن و خشترا بسوی ما روی خواهند آورد؟

ای مزدا،

انجمن برادری مغان آموزشهای تو را خواهد پذیرفت

ای اهورا،

اینک که یار و یآوری برای ما رسیده،

ما برای زوارش به تو و او (زرتشت) با دل و جان آمادگی داریم.

بند ۹- کله روان جهان

آوخ از این همه ستم ها !
آوخ از این همه نادانی ها !
آوخ از این همه تباہی ها و خشم ها و آزارها و کین ها !
زندگانی در این جهان نفرین شده به ستم آویخته است .
بهر جا که گوش فرا دهی
نالهای خانخراش می شنوی ،
و بهر جا که بنگری ،
پیکری را افتاده بر زمین می بینی ،
گاه این پیکر ، پیکر جاننداری است که به پیشگاه خدایان پیشکش شده است .
و گاه پیکر آدمی است که خدایی زمینی زندگی را از او برگرفته است .
هرشامگاه ،
بهنگام فرو شدن خورشید ،
بدسرشتان نادان ،
از خانه های خویش بیرون می شوند ،
و به گرد آتشی که افروخته اند گرد می آیند ،
ماده های دودزا به آتش می ریزند ،
و چون دود ببالا شد از اینکه پیام خود را به خدایان رسانده اند ،
شادمانه می خندند و آوا برمی کشند .
و آنگاه ،
شیره گیاهی مستی آور می نوشند .
و سرمست و بیخود ،
با سنگدلی و تندلی ،
جاننداری را می کشند و از خونش می نوشند ،

و تا دیری از شب بگرد آتش می چرخند و پای می کوبند ،
 و سپس به خانه های خود باز می گردند ،
 و در راه بازگشت ،
 بینوایان خفته در رهگذرها را بیدار می کنند ،
 آنها را می آزارند و می زنند و از شنیدن فریادها و ناله ها و دیدن اشک دیدگان
 آنها شادمانه می خندند .
 همه جاخشم و کینه می توفد ،
 خشم فرو دستان به فرا دستان و خشم فرا دستان به فرو دستان ،
 هیچ یک از این دو یکدیگر را بر نمی تابند ،
 یکی دیگری را با شکنجه و زور و تا آخرین ذره ی توان بفرمان می گیرد ،
 و دیگری فرمان می برد و در درونش خشم روی خشم می انبازد ،
 خشمی که دل و جان همه را چون آتش فشان آماده ترکش و فشانش می کند .
 همه جا تباهی گسترده است ،
 همه جا بوی گندیدگی و پوسیدگی می دهد ،
 سخن ها همه پوچ و پیاوه و سرد ،
 و کردار ها همه سرسری و نابخردانه و دیوانه آساست .
 فروغ اندیشه و خرد مرده است ،
 هیچ چراغ خردی نمی سوزد که راه بروی مردمان بگشاید ،
 و هیچ پرتو اندیشه ای نمی تابد که پیش پای کسی را برافروزد ،
 همه جا تاریکی است و تاریکی ،
 همه جا تباهی است و تباهی .
 از دور دست فریادی بگوش میرسد ،
 این فریاد از کیست ؟
 راهزنی راه بر رهروی بسته و خواستش را می رباید ؟
 دیو سرشتی گلوی گرفتاری را می فشارد ؟
 مشت اژدها خوبی بر سینه درمانده ای فرو می آید ؟
 در سیاهجالی نگون بختی از سوزش و درد شکنجه می نالد ؟

در پیکاری نابرابر زورگویی بینوایی را می‌گوید؟
 در خانهای دور افتاده سیلی سخت مردی ناپاک و تیره دل چهره زن بینوایی را
 می‌آزارد؟
 ای وای که این فریاد از کیست؟
 و نه یک فریاد،
 این فریادها از کیست؟
 چرا پیوسته در این سرزمین و از دورادورهای آن این همه فریاد برمی‌خیزد؟
 و چرا آدمهای درنده خو در اینجا این همه فراوانند،
 و چرا در این جا دست‌های ستمکاره این همه بر بینوایان گشوده است؟
 براستی این سرزمین را نام چیست؟
 و مردمان آن چرا اینسان می‌زیند،
 و چه چیزی این همه خشم و تباهی وستم و آزار و کینه در دل‌وجان‌واندیشه
 و گفتار و کردار مردمان آن جای داده است؟
 در این سرزمین این تاراج و دست‌یازی از کیست؟
 چرا مردمان نمی‌خواهند و نمی‌توانند به دست‌ورد خود خرسند باشند و از بهره
 کار خود بزیند؟
 چرا چشم هر کسی نگران خواسته دیگری است؟
 و چرا اندیشه‌ها و کنش‌ها همه در این است که چگونه و از چه راه می‌توان بر
 خواسته دیگری دست‌یازید و خواسته دیگری را ربود؟
 نگرانی و ترس فراگیر جان و دل همگان است،
 همه از یکدیگر هراسان و نگرانند.
 و این نگرانی و هراس همه شادبها و خوشی‌ها و امیدها را در دلها کشته،
 و همه پیوندها را با زهری از بد بینی و بداندیشی آلوده است.
 چرا مردمان را پابندی و استواری به گفته و پیمان نیست؟
 مردمان با هم پیمان می‌بندند،
 با چهری ساده و گشاده و گفتاری خوش و فریبا،
 اما چون پای کردار بمیان می‌آید،

همه گرگان درنده‌ای میشوند که حز دریدن و خوردن و بردن اندیشه دیگری در
سردارند .

و در این کشاکش راهزنی و بداندیشی و پیمان شکنی و نادرستی،
ساده دلان و بی پناهان و ناتوانان و کم زوران و درماندگان نابود می‌شوند،
و بیش‌رمان و زورگویان و توانمندان و چیره‌دستان و دروغگویان و فریبکاران و
سنگدلان و ناپاکان چیره و فرمانروا می‌گردند .

راستی آماج زندگی چیست و آدمیان برای چه آفریده شده‌اند؟
آیا آماج آفرینش و زندگی این بوده که مردمان پیوسته در دریای درد و رنج و
ستم و تبه‌کاری فروروند؟

و آیا زندگی آدمیان تا پایان می‌باید چنین باشد؟

آیا این همه خشم و آزار و کین و تباهی و رنج و ستم را پایانی نیست؟
و آیا سرانجام رها بخشی نمی‌آید که مردمان را یاری کند و آنها را از این سر-
نوشت غم‌آلود برهاند؟

بند ۲ - پرسش از اشا

هستی در پویش و بالش است ،
و گوهر هستی در این پویش و بالش حاودانه پیوسته از چهری به چهری دیگر
فرا می گردد ،
برپویش و بالش و روند و فراگرد و گشادویست و زاد و مرد نموده‌های هستی بر
یستی^۱ حاودانه و ناگسستی فرمان می راند ،
"اشا" فرمانروای هستی است ،
در جهان هستی چیزی نیست که زیر فرمان "اشا" نباشد ،
اشا می زایاند و می میراند ،
می گشاید و می بندد ،
می پروراند و می بالاند ،
می سازد و می شکند ،
می آورد و می برد ،
می فراهم و می پراکند .
اشا فرمانرواست و اوست که هستی را با همه فراگردها و دگرگونی‌هایش زیر
فرمان دارد ،
و زندگی آدمیان بناچار نیز زیر فرمان اشاست ،
و آیا در زندگی آدمیان ،
ستم و بیداد و تاراج و دست‌یازی و تندی و خشم و کین همساز و هم‌امنک سا
اشاست و یا ناهمساز و ناهم‌امنک با آنست ؟

۱ - قانون ۲ - اشا - سامان و نظم و هنجار تغییر ناپذیر حاکم بر هستی

و پاسخ این پرسش را باید از اشا گرفت ،
 اگر اشا سامانگر است ،
 اگر اشا هنجار هستی است ،
 اگر در هستی هیچ چیز نابهنجار و نابسامان نیست و هر چه هست هنجار و
 سامان است ،
 اگر اشا نابودکننده و برانداز همه نابسامانی‌ها و نابهنجاریهاست ،
 پس هرگونه نابسامانی و نابهنجاری در زندگی آدمیان ،
 خشم و کین و دست یازی و ازاروستم و تباهی ،
 ناهماهنگ و ناسازگار با اشاست و باید از میان برخیزد ،
 و این کار چگونه انجام شدنی است ؟
 از فرمانروایی اشا ،
 و از پویش و بالشی که فرمانروا بر زندگی آدمیان است ،
 پویش و بالشی که هنداد اهای پوسیده و کهنه‌ای را که زمانشان سرآمده است از
 میان برمیدارد ،
 و هندادی نو و سازنده راجانشین آن میسازد ،
 که هنداد نخستین نابسامان و نابهنجار و هنداد دومین بسامان و بهنجار است .
 و این زایش و میرش چگونه انجام می‌گیرد ؟
 از جنبش و پویش مردمان ،
 و از پدیدار شدن رهنما و پیشوا و پیام آوری که ،
 جنبش و پویش زمان و مردمان را دریابد ،
 و پیام زمان نو و آفرینش نو را بمردمان برساند و آنها را برای زندگی بهنجار
 و بسامان نو آماده سازد .
 و اینک ،
 و در این گامه آشفته و پر آشوب زمان ،

این اشاست که می‌باید مردمان و ها زمان^۱ گرفتار ستم و بیداد و ناهنجاری را
از بند برهاند،
و باز این اشاست،

که مزدا شناخت رهبر و رهبری را از او می‌خواهد و از او می‌جوید.

بند ۳- در جستجوی رهبر

فرمان اشا فرمان ساختن و نوساختن است ،
پوسیده میرنده می باید از میان برخیزد و تازه سازنده جای آنرا بگیرد ،
این فرمان اشا و برآیند کنش و واکنش هستی و روند و فراگرد زیست آدمیان
است ،
و می باید رهبری و پیام آوری فرمان اشا را بپذیرد و آنرا بانجام برساند ،
و این رهبر و پیام آور که می باید باشد ؟
کسی که تندیس خواست سازنده زمانش باشد ،
با پوسیدگی و تباهی بستیزدو به تازگی و سازندگی بیاویزد .
دلی پاک و پیراسته از ستم و بیدادگری و سرشار از مهر بمردمان داشته باشد ،
تسهکاران را براندازد و نیکوکاران را برافرازد ،
اندیشه اش توانا و پر بار و منش و کردارش استوار باشد ،
پیوندش با مردم نیک اندیش درست کردار نزدیک و گرم و استوار باشد ،
و از این پیوند چنان نیرویی بدست آورد که او را فراتر و برتر از همگان کند .
اگر چنین رهبری پدید آید ،
رهبری با اندیشه ای روشن و سازنده و دلی پاک و مهربان و همیار و همرمز با
مردمان .
بیگمان نیروی آفرینش و نیروی اشا بیاری او برخواهد خاست و او را بردشمنانش
چیره خواهد کرد .
این رهبر و پیام آور می باید پدیدار شود و پدیدار هم خواهد شد .
فرمان اشا چنین است ،
فرمان آفرینش چنین است ،
فرمان پویش و بالش چنین است .

بند ۴- داورى مزدا اهورا

در این گامه زمان و در این هنگامه پر آشوب ،
و هنگامه ببرد کهنه و نور رهبر پدیدار خواهد شد و کار بزرگ خود را آغاز خواهد
کرد ،

و از کجا و چگونه ؟

بی گمان کار بزرگ رهبر و رهبری از آگاهی آغاز خواهد شد ،
همان چیزی که خواست اهورا مزدا و گوهر هستی و نیروی آفرینش و فرمانروایی
اشاست .

باید نخست مردمان را آگاه کرد ،

آگاه از آنچه در گذشته بوده و اینک هست و در آینده خواهد بود ،
باید اندیشه مردمان را از آنچه پیرامون آنها می گذرد و از آنچه باید باشد
روشن ساخت .

باید بمردمان آموخت که زیست راستین و اهورایی آنها چگونه باید باشد .
و زیست امروز آنها چگونه است و چه اندازه با زیست راستین و درست دوری
دارد ،

باید پلیدیها و پستیها و ستمها و بیدادها و خشمها و کینها و آزارها و
چپاولها و غارتها را فرا دید مردمان آورد .
می باید بمردمان آموخت که در چه دوزخی بسر می برند و سازندگان دوزخ برای
آنها چه کسانی هستند ،

باید زندگی بهشت آسایی را که از مهر و دوستی و داد و راستی برمی خیزد
برای مردمان آشکار ساخت ،

باید زیباییهای زندگی را بدیده مردمان کشید و به آنها آموخت که :
زندگی زیباست .

اگر در آن روشنایی باشد ،

پاکی و راستی باشد ،

مهر باشد ،
 کار و کشت و سرسبزی و خرمنی باشد .
 و در کار آگاهی می باید .
 همبایی^۱ فروریزی هنداد پوسیده کهن و نوزایی و برپایی هنداد تــــازهو
 سازنده را بمردمان آموخت .
 و به آنها گفت :
 اگر به اندیشه روشن و بالنده و سازنده روکنند ،
 اگر با گروهی^۲ استوار با بدیها بستیزند و به نیکیها بیاویزند ،
 اگر به نیروی رهبری و توان خویش باور راستین داشته باشند ،
 و اگر بدانند و بدانسته خود پایند و پابرجا باشند که در روند نیروی آفرینش
 و فرمان اشا اندکی کاستی و فزونی نیست ،
 و بدانند و بدانسته خود پایند و پابرجا باشند که ترازوی داد هستی بی هیچ
 لغزشی همه چیز را در کفه زمان می ریزد و می سنجد .
 و سرانجام ،
 رای سرنوشت ساز خود را میدهد و بکار می بندد ،
 آنها بیگمان در کار بزرگ خود پیروز می گردند ،
 و چراغ تابناکی را که رهبر و رهبری برای آنها برافروخته به خورشید جاودانه
 تابناک فرامی گردانند .
 مردم باید آگاه شوند ،
 آگاه از گذشته و آگاه از کنون و آگاه از آینده .
 آگاه از داوری درست و سنجش راستین مزدا و نیروی آفرینش ،
 آگاه از رای راستین و درست و سنجیده مزدا و نیروی آفرینش .

بند ۵-گزند دشمنان

دشمنان به تب و تاب افتاده‌اند ،
هراس به دل‌های آنها نشسته است ،
آنهايي که تا ديروز چون فولاد استوار مي نمودند ،
و مانند زمان ، زندگي وشکوه و برتری و سروری خود را جاودانه مي پنداشتند ،
با دیدگانی نگران روند پیرامون خویش را می نگرند ،
می بینند و در می یابند که حیوانه‌های نو چگونه سر بر می زند و شاخه‌های درخت‌های
کهنه و پوسیده چگونه می پوکد و می شکند .
آنها می بینند و در می یابند که اندیشه‌ی پاکان و نیکان چگونه روبه گسترش است ،
و می بینند و در می یابند که هر چه زمان می گذرد توان و نیروی آنها کاسته و توان
و نیروی پاکان و نیکان فزونتر می گردد ،
آنها در اندیشه براندازی دشمنان خویشند ،
و شگفتا !
آنها که تا ديروز ،
پاکان و نیکان را نادیده می انگاشتند و آنها را بباد ریشخند می گرفتند ،
اینک ،
روز و شب یک دم نمی آسایند و پیوسته در اندیشه براندازی آنهایند ،
آنهايي که چون فولاد بر باور و گفته‌های خود استوارند ،
چونان خورشید بهر جا یابنهند ،
اندیشه و دل و جان مردمان را روشنایی می بخشند ،
و پیوسته ،
اندیشه و گفتار و کردارشان می توفد و می خروشد ،
و بنیاد و زندگي بدانديشان و ناپاکان راست تر و سست تر می کند ؛
بدانديشان در اندیشه گزند و آسیب به نیکانند ،

اما فرمان اشا نابودی نیکان نیست ،
نیکان باید بمانند و بدان باید بروند ،
و از همین رو نیکان از گزند می‌رهند ،
و گزندها همه روانه‌نایاکان و ناراستان می‌گردد .

بند ۶- اهو ورتو

زندگانی آدمیان را دو پایه است ،
پایه اندیشه و پایه تن ،
جهان مینو و جهان ماده
جهان روان و جان و اندیشه و پندار و سهش^۱ و شناخت و دریافت ،
جهان ماده و تن و جهان دیدنی و سودنی^۲ ،
جهان " اهو " و جهان " رتو " ،
گردونه زندگی آدمیان بر این دو چرخ می پوید ،
و سهزیستی و شادمانی آدمیان در هماهنگی و همنوایی این دوست ،
و از آنجا که ،
هنجاری که بر جهان " اهو " فرمان میراند جهان " رتو " را نیز زیر فرمان دارد ،
پویشو بالش هستی ،
هم اندیشه آدمیان را فرامی گرداند و هم شیوه زیست آنها را .
و در هنگامه نبرد بین پوسیده و تازه و سازنده و ویرانگر ،
اندیشه و شیوه زیست پوسیده ،
پوسیدگی و واپس گرایی را پشتیبان و نگهبان است ،
و اندیشه و شیوه زیست نو ،
نوسازی و نوآوری و بهسازی بیه آوری را ،
و در نبرد میان باورهای نادرست و پنداری ،
و باورهای درست و اندیشه و رانه ،
میان شیوه زیست واپس گرا و نو نیز نبرد و پیکار است ،
شیوه زیست واپس گرا ،

دست بازی و ویرانگری و کوچ و فروپاشی است ،
و شیوه زیست نو ،
ماندگاری و کشت و کار و آبادانی و بهسازی و بهزیستی ،
بداندیشان و ناپاکان همانگونه که به باورهای نادرست و پنداری خویش پابندند ،
شیوه زیست واپس گرا را نیز نگهبانی می کنند ،
و پاکان و نیکان که به اندیشه ها و باورهای درست خردمندانه گروه دارند ،
شیوه زیست تازه و نو و بهساز و به آفرین را پشتیبانند .
و میان این دو جنگ و ستیز است ،
میان آنها و میان رهبران آنها ،
در هر زمان "اهو" و "رتو" را نماینده و گروه و راهبرانی است که تندیس زمان
خویشند ،
و در این زمان که دو نیرو و دو گروه و دو همداد همستار^۱ برابر هم ایستاده اند ،
اهو و رتو را نیز دو گونه بنیاد و چهر است ،
یکی نیک و یکی بد ،
یکی سازنده و یکی ویرانگر ،
یکی بالنده و یکی میرنده ،
و آنچه که می باید از سوی پارسایان و نیکان و رهبران پشتیبانی گردد ،
اهو و رتوی نیک و سازنده و بالنده است ،
اهو و رتوی که می باید تندیس پاکی و پرهیزگاری و نیکی و راستی و پاکی باشند ،
آفرینش نور را نگهدار و نگهبان باشند ،
و گمارش آفرینش نور را به انجام برسانند .
اهو و رتوی نوساز بسیار اشا هستند و می باید فرمان اشا را بکار بندند ،
یوسیده را براندازند و نور را بنشانند ،
زشتی را بزدایند و زیبایی را بنمایانند ،
بدی را براندازند و نیکی را بگسترانند .

بند ۷- پرسش از وهومن

نمود بزرگ آفرینش اهورایی آدم است ،
و نمود بزرگی آدمی اندیشه ،
و نمود بزرگ اندیشه سخن ،
و نمود بزرگ سخن ،
سخن مانتره ، سخنهای ورجاوند اندیشه انگیز اهورایی است .
و از میان همه سخنهای اهورایی ،
گرامی‌ترین و ارزشمندترین آنها ،
سازنده تربی و بهسازترین آنهاست ،
و این سخن ،
سخن "اهون ور" است ،
سخنی که در آن ،
مردمان به پیروی از اشا ،
هنجار و سامان هستی فراخوانده شده‌اند ،
که اگر مردمان چنین باشند و از اشا پیروی کنند ،
وهومن به آنها روی خواهد آورد و از این دارش^۱ و نیروی بزرگ‌هستی بهره‌مند
خواهند شد ،
همان دارش و نیرویی که در این گامه بزرگ زندگی ،
مزدا اهورا آنها را بیاری مردمان فرا می‌خواند .
مزدا اهورا ،
از وهومن می‌پرسد :
" ای وهومن ،

آیا تو کسی را نمی‌شناسی که ،
مردمان را یاری کرده و آنها را رهایی بخشد؟
و چون خود مزدا اهورا ،
نمود همه نمای وهومن ، خرد هستی است ،
وهومن خاموشی می‌گزیند و کسی را نمی‌شناساند ،
و اینجاست که مزدا اهورا خود به سخن درمی‌آید ،
و برای نخستین بار پیامبر بزرگ و راهبر گرامی و تاریخ ساز زمان را می‌شناساند ،
اشو زرتشت را ،
پیامبری که ،
اشا ، سامان و هنجار هستی و راستی ،
و وهومن ، خرد هستی و نیک اندیشی ،
پرورش و انگیزش او را ،
برای زوارش^۱ به نیروی آفرینش و روان جهان فراهم ساخته‌اند .

بند ۸ - پیامبر

باد بهاری بر وزید ،
ابر فرو بارید ،
خورشید بر زمین خندید ،
سبزه بردمید ،
و گل شکوفید ،
و بلبل بر شاخه گل نغمه برکشید ،
و زمان کهن که آبستن بار تازه بود زایشی دیگر را آغازید .
خورداد روز بود به ماه فروردین ،
که "ستاره روشن"^۱ پای به جهان نهاد ،
گویند :
هنگام زاده شدن خنده بر لبان داشت و چون زاده شد جهان روشنایی و خرمی
تازه گرفت .
با گذشت زمان ،
کودک بالید و دید و شنید و اندیشید و پژوهید و سنجید تا به میانه زندگانی
رسید ،
و در آن زمان بود که ،
راه تازه و تاریخساز خود را برگزید .
در یک روز ،
باز به خورداد روز به ماه فروردین ،
در اوج شکوفندگی و باروری خرد و اندیشه اش ،
و به هنگامی که همه چیز زایش نویی را نوید میداد ،

۱ - یکی از معانی واژه "زرتشت" است .

و همه چیز آمدن پیامبری را با یا می کرد ،
 و همه کس چشم براه پیام آوری بود ،
 ناگهان ،
 آوایی از دلش برخاست ،
 آوای سروش^{۱۰}
 پیام آور وهومن ،
 این آوا ،
 آوای تازه‌ای بود که هرگز مانند آنرا نشنیده بود ،
 و اینک ،
 در این سپیده دم بهاری ،
 و در میان دریایی از شکوفندگی و زیبایی و سرسبزی و خرمی که دره و کوه و دشت
 را فرا گرفته بود ،
 و در زمانی که همه‌ی دل و جان و اندیشه‌اش با زندگی و سرنوشت مردمان
 پیرامونش پیوند خورده بود ،
 این آوا غوغائی در دل او برانگیخته بود ،
 بدنبال اندیشیدن و پژوهیدن و سنجیدن دراز که روزها و شبهای او را گرفته
 بود ،
 اینک ،
 بهمانسان که گل می شکوفد ،
 و سبزه برمی دمد ،
 و از دل شاخی ستبر جوانه‌ای نازک سربرمی زند ،
 اندیشه و خرد او نیز شکوفان شده بود و بار خود را برون ریخته بود .
 " دیده خرد " و " اندیشه روشن " او را به همانجایی رسانده بود که خواست
 وی و خواست زمانش بود ،
 شناخت درست هستی و جهان ،
 شناخت راز خوشبختی و نگون بختی مردمان ،
 شناخت راه چاره و درمان .

و این زمان ،
 سروش اهورایی برخاسته از وهومن او را به دریافت پاسخ‌هایش رسانده بود .
 پاسخ‌هایی این چنین :
 هستی چیست و آفریدگار هستی کیست ؟
 برای دادن پاسخ به این پرسش از سوی مردمان نادان و نابخرد پیرامونش دریایی
 کژاندیشی و کوردلی موج می‌زد ،
 مردمان به دخواها ، دیوها ، خدایان پنداری دلبسته بودند ،
 آنها دخواها را خدا و فرمانروای جهان و سرنوشت خود میدانستند .
 هم دخواهای آسمانی و هم دخواهای زمینی را ،
 و برای خرسند ساختن و خاموش کردن خشم آنها پیوسته قربانی‌های خونین
 میدادند ،
 سرودهای ترس‌آلود می‌خواندند ،
 و گردن به بندگی آنها می‌نهادند .
 خدایان پنداری ، بت‌هایی بودند بی‌جان اما فرمانروا بر همه چیز مردمان .
 آنها نمودهای چهرگان^۱ ، خورشید و ماه و ستاره و باد و باران را نیز خدا می -
 دانستند و می‌پرستیدند ،
 و برای خرسند کردن آنها آیین‌های خونین برپا می‌داشتند ،
 اما ،
 پیامبر را در باره هستی و خدا سخن تازه دیگری بود ،
 او به هستی و چهر و نمودهای آن می‌نگریست ،
 و در دل این نمودها " وهومن " و " اشا " را میدید ،
 خرد برین و سامان و هنجار هستی را ،
 و نیروی بیکران هستی بخش پوینده آفریننده را ،
 و پیامبر ،
 همین نیروی بیکران بی‌آغاز و بی‌انجام و جاودانه و پوینده و آفریننده و

بخردوبهنجار را خدا میدانست ،
 خدایی که فروغان فروغ و شید شیدان است ،
 فروغ آسمانها و زمین است ،
 فروغ سرشار است .
 فروغی که پرتوآن در همه نمودهای هستی نمایان است ،
 فروغی که پیامبرانرا چنین می ستاید :

" او کسی است که در آغاز ،
 با اندیشه و با فروغش جهان را روشنایی بخشید ،
 و با خردش جهان را سامان داد ،
 تا پیوسته نیک اندیشان را برافرازد .
 ای مزدا اهورا ،
 با فروغت که همواره پایدار است ،
 دل و جان ما را روشنایی بخش . " ۱

" ای مزدا
 هنگامی که به تو اندیشیدم و تو را شناختم ،
 دریافتم که تویی سرآغاز و سرانجام هستی ،
 و تویی پروردگار منش نیک
 و آنگاه که تو را به چشم دل دیدم ،
 دانستم که تویی ،
 آفریننده هنجار هستی ،
 و برترین داور کردارهای همه مردمان "

و پیامبر ،
 برای شناخت خدا مردم را به دیدن و شنیدن و پرسیدن و اندیشیدن و

پژوهیدن و سنجیدن و باز کاویدن و برگزیدن فرا می‌خواند :

" از تو می‌پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست آنکه در روز نخست از آفرینش خویش آفریدگار راستی گردید ؟
 کیست آنکه به خورشید و ستاره راه پیمودن نمود ،
 کیست آنکه ماه از او گهی پراست و گهی تهی .
 ای مزدا ،
 خواهان دانستن این و بسی چیزهای دیگرم .
 از تو می‌پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست نگهدار این زمین در پائین و سپهر در بالا که هرگز راه نشیب نگیرد ،
 کیست آفریننده آب و گیاه ،
 کیست آنکه بباد و ابروزیدن و پیمودن تند آموخت ؟
 کیست ای مزدا آفریننده منش پاک ؟
 از تو می‌پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست آفریننده روشنایی سود بخش و تاریکی ؟
 کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری ؟
 کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب .
 و آنکه در این گاهان مردمان را برای نیایش و نماز فرا می‌خواند ؟
 از تو می‌پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست آفریننده خسترا^۱ و ارمثیتی^۲ و رحاوند ،

۱ - خسترا - نیروی هماهنگ کننده هستی و نیروی روانی چیرگی بر خود
 ۲ - ارمثیتی - نیروی حاذبه هستی و نیروی روانی مهر و عشق در مردمان .

کیست که از روی خرد پدر را بدیده و دل پسر گرامی کرد؟
 ای مزدا، ای آفریدگار برین
 من می‌کوشم بیاری وهومن به شناخت تو دست یابم "

پیامبر،

پس از شناخت خدا به رویدادهای هستی می‌نگریست،
 به فراگشت‌ها و فراگردها و روندها و پویش نمودها،
 و وهان^۱ و انگیزه آنها،
 و چون دراین یاره به ژرفی اندیشید،
 راز بزرگ دیگر هستی را دریافت،
 و سخن جاودانه خود را سراپید.

" از آغاز آفرینش دو مینوی همزاد پدیدار شدند
 و اینک،

آن دو مینو هستند که در اندیشه و گفتار و کردار،
 به چهر نیکی و بدی نمایان می‌گردند،
 و از این دو،
 آنکه نیک میدانند راستی را برمی‌گزینند،
 و آنکه چنین نیست بدی را. "

" و آنگاه که آن دو مینو در آغاز آفرینش بهم رسیدند،
 یکی زندگی را بنیاد نهاد،
 و آن دیگری نارندگی را،

و هستی را تا پایان چنین (روندی) خواهد بود،
 و در (روند زندگی) بدترین جایگاه پیروان دروغ را خواهد بود،
 و بهترین جایگاه پیروان راستی را. "

وهان - علت.

بدینسان پیامبر ،
 پدیده‌ها و نمودهای گونه‌گون هستی را ،
 نمایش برخورد و گلاویزی دو نیروی همستار دانست ،
 یکی نیروی ویرانگر و میرا و میرنده ،
 و دیگری نیروی سازنده و زایا و زاینده ،
 دو نیرو و کششی که ،
 در روان و اندیشه آدمی سیز ،
 به دو چهره اندیشه نیک و سازنده و اندیشه بد و ویرانگر پدیدار می‌گردند ،
 سپنتامن و اهرمن ،
 یکی سازنده و برفرازنده و نیک و شادی آفرین و رامش بخش .
 و دیگری ویرانگر و کوبنده و بد و آفریننده رنج و اندوه و آشفتگی .
 پیامبر
 پس از شناخت هستی و بریستهای^۱ جاودانه آن به زیست مردمان و پیرامون
 خویش رو نمود ،
 به زندگی نابخردانه و غم آلود و درهم و آشفته و دردناکی که مردمان پیرامون
 او را فرا گرفته بود ،
 پیامبر از خود می‌پرسید :
 براستی این همه ستم و خشم و درد و رنج و تباهی و دست یازی از چیست ؟
 و راه چاره و درمان آنها کدام است ؟
 و در پاسخ این پرسش بود که ،
 اندیشه بلند پرواز و روشن پیامبر بار در فرا یازی^۲ و شکوفندگی و زایایی همیشگی
 خود به راز دیگری دست یافت .
 اگر بر هستی و هومن و اشاء^۳
 خرد و سامان فرمان می‌راند ،
 اگر هنجاری که بر جهان هستی فرمان می‌راند همانند هنجار فرمانروا بر زندگی

وسرشت مردمان است ،
 اگر او به یاری وهومن و اشا به شناخت و دریافت راستادی^۱ هستی و آفرینش
 رسیده .
 پس برای شناخت چون و چند زندگی مردمان نیز باید همین راه را پیمود .
 راه وهومن و راه اشا را ،
 و آیا بر زندگی مردمان وهومن و اشا فرمان می راند ؟
 پیامبرهنگامیکه به پیرامون خوش می نگریست و اندیشه و کنش مردمان را در می یافت ،
 میدید که وهومن و اشا فرمانی بر مردمان نیست ،
 و این شناخت و دریافت خود را در سرودهای حاودانه اش چنین می آورد :

آموز گارید .

گفته های ورجاوند را واژ گونه می کند .
 با گفته های خود راه و روش زندگی را آشفته می سازد .
 و ما را از سرمایه گرانبهای راستی و دریافت اندیشه نیک باز میدارد .
 ای مزدا ،
 وای اشا ،
 با سخنانی که از دلم برمی خیزد .
 (از اینان) به تو گله می آورم^۱ .

" ای مزدا ،
 مردمانی چون اینان ،
 زندگی ما را تباه میسازند .
 تبهکاران را برای شکوه مادی که دارند بزرگ می شمارند .
 زنان و مردان را از رسیدن به امحی که ما داریم باز میدارند ،
 پارسایان و راستان را آشفته و پریشان میسازند ،

و اندیشه ها را به کزی می کشاند^۲

این آموزشها از که بود و پیامرگله از که داشت؟
 از کریں و^۲ "گرهماها، رهبران اندیشه و کیش دیویسنی،
 برسندگان خدایان پنداری،
 کسانیکه اندیشه مردم را از راستی و سبکی به دروغ و کزی می کشاندند،
 و زندگی آنها را آشفته و درهم وواژگونه و دردناک می ساختند.
 اما از انجا که پایه هسنی از دیدگاه پیامبر وهومن و اشا بود،
 با همه توان و زور و چیرگی که دروغورزان داشتند،
 پیامبر،
 احام سروشت آنها را چنین میدانست.

هر گونه توانی که گرهما،
 در پیرتو دروغ و بداندیشی بدست آورده،
 در انجام زندگی خود او را به بیاهی خواهد کشانید،
 در آن گاه است که ای مزدا،
 گرهما بیان شیون بر خواهند کشید،
 و آروزی شنیدن پیام پیام آور تو را خواهند داشت.
 پیام آوری که نیکان و پاکان را در برابر دشمنان راستی نگهبانی خواهد کرد"
 پیامبر درباره پیروزی خرد بر نا بخردی و راستی بر دروغ می سرود.

"براستی،
 آموزش راستین خرد مند برای ما پیروان آن،
 از همه خوبیهها بهتر است.

ای مزدا اهورا ،
 نو کسانی را که ،
 در پی آزار منند می‌توانی بر اندازی و من می‌کوشم .
 دروغورزان را از آزار و بیزاری به دلباختگان تو باز دارم ."

سرود پیامبر درباره اشاکه نمایش آن در روان آدمی راستی است چنین بود .

" هر کس می‌باید برابر قانون جاودانه (اشاکه) که قانون بنیاد گذار زندگی است رفتار کند .

زیرا این قانون با استواری ،
 نیک و بد مردمان را به داوری خواهد کشید .
 و در برابر بدیها ،
 نیکی‌های آنها را بدرستی خواهد سنجید ."

پیامبر

با این سرودهای زرین که بر دلها و جانها می‌نشست ،
 وهومن و اشارا به مردمان شناسانید و با این شناسایی ،
 سه پایه زرین و گهر بار و پولادین زندگی ،
 اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک ،
 و پیام بزرگ راستی را رهنمود مردمان گردانید .
 پیامبر با این پایه های منشی و رفتاری تازه
 در پیروانش کژی و دروغ و بیداد و ستم را از ریشه برانداخت ،
 اندیشه‌ها را آراست و گفتارها را نکو کرد ،
 و کردارها را براه درست کشانید .
 و از اینراه در روان و اندیشه پیروانش
 دوزخ را به بهشت ،
 تباهی را به سازندگی ،
 تاریکی را به روشنایی ،

بدی را به نیکی ،
 زشتی را به زیبایی
 و ستم را به داد ،
 فراگردانید و روان و اندیشه و خوومنش و کردار یارانش را پالوده و آراسته و
 درست و فریبا کرد .

پیامبر

باز می‌اندیشید و می‌اندیشید ،

جز راه‌های بلند هستی ،

به زندگی ، مردمان و شیوه زیست‌آنان ،

به فراورش و گردش و خورش و دربايست های زندگی آنها .

پیامبر ،

درد و رنج مردمان را میدید و می‌شنید و می‌پژوهید ،

و برای درمان آنها راه چاره می‌جویید .

پیامبر ،

در اندیشه رسیدن به اماج انجامین خود بود ،

و اماج انجامین پیامبر ،

فرمانروایی و هومن و اشا بر زندگی مردمان ،

گسترش داد و مهر و اوستی و کار و آبادانی و خرمی در میان آنان بود .

و پیامبر برای رسیدن به این اماج ،

بازاز و هومن و اشایاری می‌جست .

پیامبر می‌فرمود :

اگر خرد هستی آفریننده‌است و می‌آفریند .

پس برای کار روزیست هم می‌باید به آفرینش و آفرینندگی رو کرد ،

و زیباترین و پربارترین و دل‌انگیزترین و ارجمندترین آفرینش‌ها چیست ؟

آفرینش مادر زمین ،

همه چیز را باید از مادر زمین گرفت ،

از کاشتن و برداشتن ،

از پاشیدن و درویدن ،

از زمین و سبزه و درخت و گیاه و آب و خاک ،
 پیامبر پیوسته می فرمود :
 ای مردمان
 از ویرانگری و کوچ و خانه بدوشی و دست یازی و تاراج دست بشوینید ،
 بسوی مادر زمین رو کنید ،
 بکارید و بدروید ،
 بنشانید و بردارید ،
 بزایانید و بیوررانید ،
 سینه زمین را بشکافید و در آن تخم بهاشید ،
 کارکنید و پیوسته کار کنید ،
 و زیست شادمانه خود را در جنبش و پویش و باروری و زایایی شکوفندگی زمین
 و گیاه و سبزه و ستوران سودمند بدانید و بجوینید ،
 و با این انگیزش ها بود که مردمان ،
 گروه گروه از کوچندگی و خانه بدوشی و دست یازی و چپاول دست می شستند
 و به آبادانی و کشت رو می کردند ،
 درخت می کاشتند ،
 کاریز می کنند ،
 زمین می شکافتند ،
 تخم می پاشیدند ،
 خانه می ساختند .
 و به پیشباز زندگی تازه میرفتند .
 آن زندگی که آنرا پایه و مایه ای این چنین بود :
 ای آفریدگار جهان هستی ،
 بمن بازگوی خوشترین جای زمین کجاست ؟
 آنگاه اهورمزدا گفت :
 ای اسپنتمان زرتشت .
 جایی که مرد پارسا و فرزند و خانه خدای بسیار باشد ،

پس از آن در آن خانه گاو و گوسپید بسیار وارد بسیار و سگ بسیار باشد .
 خوشترین های زمین حای است که ،
 کسی بیشترین دانه ها و گیاهان و درختان میوه دار کارد و در زمین خشک آب
 پدید کند و زمین مردابی بختکاد .
 باز خوشترین های زمین کجاست ؟
 اهورامزدا پاسخ داد ،
 ای اسپنتمان زرتشت ،
 حای که ستوران گوناگون سنسر پرورس مانند و برابید و بنالد ،
 حای که ستوران در آن زمین کود سنسری بپراکند .
 ای آفریده جهان هستی ،
 چه کسی زمین را بیشتر شادمان کند ؟
 اهورامزدا گفت :
 کسی که بیشتر کشت کند و بنسر بکارد .
 و گیاهان بیشتر برآید ،
 آب درآورد و زمین بنسر سیراب کند ،
 زمینی که بدون کشت و نخم و بی برآمد ،
 جوانان ریان ریایی را ماد که بی شوهر ماد و فرزندان بسیار بیاورد !

ای اسپنتمان زرتشت ،
 کسی که در کار کشت نیست و زمین را شخم نمیزند ،
 به چنین کسی زمین بفریب کرده گوید :
 ای کسیکه شخم نمیکنی ،
 آگاه باش و بدان که ،
 بر در بیگانگان برای خوراک خواهی ایستاد ،
 و از این وان پرسش خواهی کرد و بیوسته ببارسد بار مانده خوراک دیگران
 خواهی شد .

کسیکه تخم میپاشد ،
 اشویی می‌کارد و در گسترش آیین مزدا می‌کوشد .
 پاداش چنین کسی با صد نماز و نیایش و از هزار انجام آیین های دینی نیکوتر
 است .

پیامبر ،
 می‌خواست که اشا در زندگی مردمان نیز فرمان براند ،
 و برای رسیدن به این اماج می‌فرمود :
 اشا در زندگی ها زمانی شما داد و دادگری و پایبندی به پیمان است ،
 به داد روکنید ،
 پیوسته در زندگی خود دادگر باشید ،
 و هرگز پای از داد و دادگری بیرون منهدید .
 و پیمان خود استوار دارید و هرگز پیمان مشکنید ،
 که رستگاری شما در پیروی از وهومس و اشا ،
 پیروی از راه راستی و داد و دادگری و پایبندی به پیمان است ،
 راستی و دادی که زندگی مردم را فرامی‌گردانید و بجای جنگ و خورسری و
 آشوب و درهمی و آشفتگی و بینوایی و درماندگی ،
 دوستی و آشتی و آرامش و سامان و توانگری و توانایی را به ارمغان می‌آورد .

بند ۹ - دو دلی روان جهان

اینک سرودهای پیامبر همه جا گستر شده بود ،
رهنمودهای زرینش دلها و جانها را می‌نواخت .
پیروانش با گروهی و باوری پولادین و دل‌بستگی و مهری بیکران ،
اندیشه‌هایش را می‌پراکندند .
تب و تاب همه جا را فرا گرفته ،
و همه چیز نشان از زایش او میداد ،
اما ،

روان جهان باز گله داشت ،
و بار بدرگاه اهورمزدا از سرنوشت خویش نگرانی می‌کرد .
روان جهان

از اندیشه تابناک و بارور زرتشت خرسندی می‌کرد ،
اما از توان او در دو دلی بود .

روان جهان
پیامبر را در بالاترین مرزفرزانی و خرد و اندیشه‌وری میدید ،
اما میدانست که در زندگی مردمان ،
بدون توان و نیرو
بهبسازی و فراگرد شدنی نیست ،
اما ،

مزدا اهورا ،

در این باره نیز روان جهان را استوانی^۱ داد و او را از توان و نیروی پیامبری
آگاه ساخت ،

۱ - اعتماد و اطمینان .

و توان و نیروی پیامبر چه بود؟
 سخن او بود ،
 سخن مانتره ،
 سخن اندیشه‌انگیز و رحاوندی که چون از دهان پیامبر بیرون میشد ،
 به جان و دل مردمان می‌نشست و آنها را به جهان پاکی و پارسایی می‌کشانید.
 در سخن پیامبر ،
 دریایی سهش و شور و انگیزش بود ،
 با شنیدن سخن پیامبر ،
 مردمان به اندیشه فرو می‌رفتند ،
 و دل و جانشان به پرواز در می‌آمد .
 و این همان چیزی بود که اماج پیامبر بود ،
 پیامبر هرگز سخن و اندیشه خود را با زور و تندی در مغز مردمان حای نمیداد و
 اندیشه‌ای را بمردمان بار نمیکرد .
 کار بزرگ پیامبر بر انگیختن اندیشه‌ها بود ،
 همانگونه که خود می‌فرمود :

" ای مزدا ،
 از آنجا که در آغاز ،
 در مردمان تن و نیروی یابش^۱
 و از اندیشه خود خرد آفریدی ،
 و زندگی را در کالبد تن نهادی ،
 و از آنجا که ،
 نیروی کنش و سخن راهبر به مردمان بخشیدی
 هر کسی می‌تواند کیش خود را آزادانه و بدلخواه برگزیند . "

پیامبر سخن می‌گفت و می‌سرود ،
و سخن و سرودش چنان بود که شور در دل‌ها می‌دمید و اندیشه‌ها را به‌پیش
وبالش در می‌آورد ،
و همین مانتره پیامبر بود که در اندک زمانی جنبش و یویشی دریا گونه در مردان
پدیدار کرد ،
و فراگشت بزرگ تاریخ را فراهم ساخت .
و باز همین مانتره پیامبر بود ،
که در درازنای زمان ،
با دیدن گزند فراوان و آسیب بسیار دشمنان ،
همچنان زنده ماند ،
و به زادگانهای اُ پسین رسید ،
و مایه روشنایی و گرمی دلها ،
و پیرایش و پالایش و آرایش روانها گردید .

بند ۱۰ - اماج زندگانی

یاران پیامبر روز بروز رو به فزونی بودند ،
مردمان پاک اندیش از هر سو به اندیشه های پیامبر رو می کردند ،
و با برخورداری از ان چشمه خورشید .
با گروهی و باوری استوار و با همه دل و جان خود رهبری فرزند شایسته مزدا را
می پذیرفتند ،
و با یاری اشا و هومن ،
بسوی اماجی که پیامبر برای زندگی آنها شناسانده بود گام برمیداشتند .
و اماج زندگی از دیدگاه پیامبر چه بود ؟
رامش و شادمانی راستین .
در زمانی که پیامبر میزیست ،
مانند هر زمانی و در هر جایی و نزد هر کسی ،
اماج زندگی پریش بزرگ مردمان بود ،
و هر کسی برای رسیدن به اماجی به گونه ای گام برمیداشت ،
یکی اماج زندگی را در زور بازو و نیروی تن می جست .
یکی در خواسته و زر .
یکی در نوان و سرو و زور فرمانروایی ،
یکی در پشت کردن به خواسته های جهانی و کشتن آرزوها و هوسهای تنسی و
روایی ،
و یکی بر آوردن هر چه بیشتر خواستها و هوسها .
هر کسی در باره این پریش بزرگ بگونه ای می اندیشید و بگونه ای برای رسیدن
بدان می کوشید .

و بودند گروه بسیاری که زندگی خود را بر سر آماج خود می‌نهادند .
 اینان با همه توان و نیروی خود اماحی را پی می‌گرفتند ،
 و چون به پایان زندگی میرسیدند در می‌یافتند که چه آماج شوم و پلیدی برای خود
 برگزیده بودند ،
 و چگونه زندگی خود را بدست خود تپاه و نایود ساخته‌اند .
 اما پیامبر و آماج زندگی .
 پیامبر از روز نخست .
 دو چیز را آماج زندگی مردمان نهاد ،
 رامش و شادمانی .
 رامش و شادمانی راستین .
 پیامبر به پیروانش می‌آموخت .
 بگونه‌ای زندگی کنید که پیوسته آرام باشد .
 خشم و ترس و نگرانی و آرزو هوس و تندى و بلند پروازى و پندارگرایی و دست
 باری و ستاب و هر کنش اهریمنی دیگر را از خود برانید ،
 تا آسوده و آرام باشید .
 و بگونه‌ای زندگی کنید که پیوسته شادمان و خرسند باشید .
 اما آن شادمانی و خرسندی که پیامبر رسیدن به آنرا چنین میدانست :

" خرسندی‌اران اوست .
 که به دیگران خرسندی بخشد .
 آن خرسندی که خدای دانا ،
 بارای و خرد خود ارزانی میدارد ،
 من برای پیشبرد آیین راستی ،
 سیروی تن و روان ،
 و زندگانی همراه با ،
 آرامش و نیک مشی را خواهانم . "

پیامبر هرگز ،
 مردمان را به پی جویی خوشی و خرسندی تکی بر نمی‌انگیخت و
 پیوسته مردمان را اندرز میداد و فرامی‌خواند که:
 در زوارش مردمان باشید ،
 مردمان را دریابید ،
 در غم و شادی مردمان خود را انباز بدارید ،
 از خواسته خود به نیازمندان بیخشایید ،
 از میان کارها آن کاری که سود همگان را بیشتر بفرامد برگزینید .
 و پیوسته خرسندی خود را در خرسندی دیگران جستجو کنید .
 این فرازهای برخاسته از اندیشه‌ی زرتشت را بخوانیم .

بشود که در این‌خانه فراز آید خشنودی پاکان و فرارونی^۱ و فراوانی ،
 توانایی و سود و فرو آسایش .
 بشود که در این‌خانه فراز آید ،
 اشویی و تندرستی ،
 به پهنای جهان ،
 به درازی رودخانه ،
 و به بلندی خورشید تابان .
 بشود که فراز آید و پیروز گردد در این‌خانه ،
 فرمانبرداری بر نافرمانی ،
 آشتی بر جنگ ،
 را دی بر تنک چشمی و دست بستگی ،
 فروتنی بر خودپسندی ،
 سخن راست بر گفتار دروغ ،
 و اشویی بر ناپاکی .

در این خانه کم نشود ،
آسایش و شکوه ،
آسایش پایدار و آسایش همگان .
در این خانه
آرزوی نیکان برآورده باد .
بدخواه سرنگون باد ،
فر و شکوه افزون باد ،
فرزندان نیکوکار ارزانی باد .
آسایش و اشویی و نیکی تا دیر زمان پایدار باد .
این کیش اهورایی زرتشتی تا دیرزمان پایدار باد .^۱

بند ۱۱ انجمن مغان

اینک ،
ایین و دین پیامبر همه جا گیر شده بود ،
ازهر گوشه‌ای آوای بهدیننی و پاکی و راستی برمی‌خاست .
آتش ورجاوندی که پیامبربرافروخته‌بود همه‌جا را فروزان کرده بود ،
و پیامبر که میدانست ،
می‌باید مردمان را بهم پیوند داد ،
در اندیشه پی ریزی بنیاد نویی بود که در خور کیش نو باشد ،
وسرانجام ، این بنیاد را پی نهاد :
انجمن مغان را ،
انجمنی از پاکترین و ارزنده‌ترین و والاترین و گرامی‌ترین و استوارترین و اندیشه
ورترین یاران پیامبر ،
وانجمن مغان ،
و هموندان آن ،
پس از پیامبر و در درازنای زمان ،
مانند چشمه‌ای حوشان ،
ورودی خروشان ،
و خورشیدی تابان ،
و در هر جا و هر زمان ،
چه سخت و چه آسان ،
و چه آشکار و چه پنهان ،
بدون امید به بردن سود و داشتن بیمی از زیان

و بدون دل‌سندی به نام و نشان ،
 باوارستگی و پارسایی و پاکی دل و جان ،
 و با مهری بی‌پایان ،
 به همه آفرینش های جهان ،
 و کوشا در راه خوشبختی و بهزیستی و شادگامی مردمان ،
 و با پیروی از خرد روشن و اندیشه فروزان ،
 در راه گسترش اندیشه و آرمان پیامبر کوشیدند .
 و از بایگانی سینه خود هر چه را که می‌دانستند به مردمان وارسته پس از خود
 سپردند ،
 و خورشید تابناک آئین زرتشت را زنده نگهداشتند .
 یاران انجمن ،
 با این پیمان ،
 که خود را نخواهند و بهروزی مردمان را بخواهند ،
 و هر گونه نامحویی و هوس‌ورزی و کام‌خواهی و سود‌بری را برای خود در خود
 نابود سازند ،
 پای به میدان بزرگ گسترش و استوار کردن آرمان پیامبر نهادند .
 و دیری نگذشت که یاران مغان ،
 با نیروی باوری که آنها را بهم پیوند داده بود ،
 نیروی پرتوانی شدند که توانستند سخن و پیام و مانتره پیامبر را به همه جا
 و تاسرزمین‌های دور بپراکنند ،
 و با راستی و پاکی و وارستگی و گذشت و گروهی و برادری که دل و جان آنها را
 گرفته بود .
 و پیام آرامش و شادمانی را که اماج دین پیامبر بود به مردمان برسانند .
 انجمن مغان با آموزش و دستور پیامبر
 برای هازش^۱ و گردهمایی خود .

آتشکده را پی نهادند ،
 و در آن آتش جاودان ورجاوند را افروختند ،
 و بیوسته افروخته نگهداشتند .
 و آتش و آتشکده چه بود .
 آتش نماد ا بهدینان بود
 آتشکده‌ها رشگاه بهدینان بود ،
 آتش پرستش سوی بهدینان بود .
 آتشکده حایب بود که بهدینان در آن گرد می آمدند ،
 نبایش می کردند ،
 میخواندند و می سرودند ،
 روان و اندیشه و دل و جان خود را می پالودند و می آراستند و می آسودند .
 دانش ها و آگاهی های خود را بهم میرساندند و می آموختند .
 درباره پرشش های زیست خود رای می زدند و چاره می جستند .
 یکدیگر را یاری می کردند و برای یاری به نیازمندان رای می زدند .
 با یکدیگر همدلی و همزبانی و همدردی و همسگالی می کردند و گره از کار یکدیگر
 می گشودند .
 و شناساندن آتش به چهار نماد بهدینان و بر پا کردن آتشکده برای هازش آنان .
 از خود پیامبر بود .
 پیامبر ،
 در یک روز که یارانش گرد آمده بودند ،
 آتش فروزانی را بدانها نمود و فرمود :
 به این آتش بنگرید که چنان از هر آلودگی پیراسته است ،
 آتش گرما میدهد و روشنایی ،
 سنگ پایه هازش و گردهمایی و خان و مان آتش است .
 آتش فرا یاز است و زیانه آن هرگز به پایین و پستی نمی گراید ،

آتش کشنده همه یلددسها و درحها و ایایکی هاست .
 آتش سرچشمه زدگی و سرچشمه هسی زمببی است .
 آتنن را ناند ساندازه و ناندسنه افروحت ،
 آتنن فراسرار انداره و بدون اندشه ویرانگر است ،
 ماند هر حیردیگر که انداره و مرر درست آن سارنده و بیشتر و کمتر آن ویرانی
 آفرین است .
 آتش در شب سار رهنمای مردمان به خانه و کاتانه است ،
 آس زدگی را آسان می کند ،
 نآتش آهن سخت نرم میشود و سهر حمیری که خواهند در می آید ،
 ابزار کار و کشت نآ گرمای آتش ساحتنه و بردا خسته مسود .
 پس ای یاران آتش را سعاد خود کسد ،
 آتشکده را هازشگاه خود سارید .
 در رمبنی یاک که از راهی درست بدست آمده ساند ،
 خاگاهی در خور سارید و در آن آس را پیوسته افروخته بدارید ،
 در آن خانه ،
 دفترو نامه و سرود گرد آورید .
 در احا گرد هم آسید و در باره همه کارهای سیک میوی و جهایی بیدیشید .
 در آن خانه هرگز ناس و بدن آلوده و اندسه نایاک نای مسهید .
 در آن خانه هرگز ریان خود سدروغ مالا سبد و سوگند مخوردو دسادی^۱ مکسد
 و سخن سیهوده و هرره مگوسد .
 در آن خانه رفتار سیک و بیجا مکنید .
 آتش و رهاود آن خانه را پرستش سوی خود کسد و برابرش سار و سبایش خای
 آورید .
 آن خانه را گرامی بدارید و در آسادی و ربایی و نگهداری آن بکوتسد .
 در آن خانه سار بیاید و بروسد .

در پای آتش افروخته بایستید و نماز و نیایش کنید .
 نیکی‌ها را بستائید و بدیها را بنگوهید .
 و بر خود بخوانید که پیوسته مانند آتش ،
 گرمی و روشنایی بخش و پاک و کشنده پلیدیها و در جها و فرایاز و رهگشای مردم
 از تاریکی به روشنایی ،
 و آسایش بخش مردم باشید .
 و بار مانند آتش پیوسته در هر کار در مرز و اندازه گام بردارید و هرگز پای
 از مرز اندازه بایسته بیرون مگذارید .
 و چنین بود انجمن مغان و کار سترگ آن ،
 انجمن مغان پیام رسان اندیشه های رزتشت بود .
 انجمن مغان در پس پرده می‌ریست .
 هرگز به نمایش و بزرگ نمایی نمی‌پرداخت .
 با فروتنی و با پابندی به والاترین فرورده‌های پاک آدمی در راه یاری به آفرینش و
 روان جهان ،

و بهزیستی و خوشی مردمان ،
 و پراکندن اندیشه و آموزشهای پیامبر حادوان می‌پرداخت .
 و در پرتو همین یاری و برادری بود .
 که "خشترا" نیروی ماندن و پایداری ،
 به انجمن مغان و یاران و پیروان پیامبر روی نمود ،
 و آنرا برای نگهداری و نگهبانی اندیشه های پیامبر برپا داشت .

خورشید همیشه تابان

اینک زرتشت ،
پیامبر راستی و پاکی ،
پای به دروازه تاریخ نهاده بود .
فر و غش همه حا گیر شده بود .
وسخنش مانند پرتو خورشید دلها و حانها را روشنایی و گرمی بخشیده بود .
یارانش همه حا پراکنده بودند .
و همه حا آتش ورحاوند برافروخته شده بود .
و همه حا ،
سرود خوانان بهدین گرد آتش گرد می آمدند ،
و سرودهای دلکش اهورائی خود را می خواندند ،
سرودهایی در ستایش ،
راستی و پاکی و مهر و آشتی و رسایی و بالندگی و خرمی ،
در ستایش کار و کشت و آبادانی و فراوانی و توانایی .
و روان جهان ،
که تا دیروز از ستم و زور و گستاخی و بیدادگری و دست یازی به درگاه اهورامزدا
نالو گله می کرد .
اینک ،
از گسترش آیین بهی و بهدینی ،
از گسترش آیین کشت و کار و آبادانی ،
از گسترش آیین زیبایی و روشنایی ،
از گسترش آیین دوستی و مهر و آشتی .
شکفته شده بود و شادی سرا، پایش را گرفته بود ،
روان جهان ،

شادمانه بدرگاه اهورمزدا آفرینگان می‌کرد و آمدن زرتشت را سپاس می‌گفت .
 روان جهان که می‌خواست خسترا ،
 توان بزرگ و شکست ناپذیری اهورایی بر زندگی بهدینان سایه گستر باشد ،
 ارزو و خواست خود را انجام شده میدید .
 بهدینان ،
 با ارمغان بزرگ ،
 اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک و رهنمود گهربار :
 راه در جهان یکی است و آن راه راستی است ،
 به این توان و نیروی بزرگ دست یافته بودند .
 زرتشت پیامبر راستی و پاکی ،
 فرمان بزرگ تاریخ را رانده بود ،
 گردونه زمان را از گرداب هراسناک و کشنده‌ایکه در آن افتاده بود رهانیده بود ،
 آتش ورحاوند و یابنده و جاوید بهدینی را برافروخته بود ،
 درفش و هومن و اشا را برافراخته بود ،
 پیک خورشید را از آسمانها به زمین رسانده بود ،
 ارمغان بزرگ اهورای سرود گاتهایبی و سخن مانتره را سروده بود .
 پیام زندگی ساز و خوشی‌آفرین و آسایش بخش خود را رسانده بود .
 گمارش خود را بانجام رسانده و به‌مزد او به‌حاودانگی پیوسته بود ،
 آنچه‌ان که خود سروده بود :

ای مزدا اهورا ،
 همچون پرستنده‌ای پایند و استوار ،
 به اشا و راستی ،
 با همه دل و جانم ،
 خرد پاک تو را می‌ستایم و از تو می‌خواهم ،
 که همانگونه که خواست تو ست گمارش رهبری را به انجام برسانم و بدیدار تو
 و هم‌راهی با تو برسم .

پایان

- ۱- روان جهان ترجمه عبارت "گئوش اورون" است. در اوستا "گئوش اورون و گئوش تشن" باهم می آیند که یکی به معنای روان جهان است و دیگری جهان مادی و ننی است. منظور از روان جهان روان و نیروی زندگی بخشی است که در موجودات جهان هست. برخی از اوستاشناسان اروپایی این عبارت را روان گاو ترجمه کرده اند که به مفهوم گاتها گزندی بزرگ زده اند.
- ۲- اشا و اردیبهشت: سامان و هنجار فرمانبروا بر جهان هستی و سامان و هنجار فرمانروا بر روان آدمی که راستی نمود آنست.
- ۳- دیویسنی - دئوا که در زبان دری دیو شده خدایان پنداری پیش از زرتشت بودند. پیروان این کیش را دیویسنی می گفتند.
- ۴- اهو هنجار فرمانروا براندیشه و روان و نیروی مینوی و رهبری جهان اندیشه است.
- ۵- رتو - هنجار فرمانروا بر جهان مادی و تن و رهبر جهان مادی است.
- ۶- وهومن - خرد هستی، خردی که در همه نمودهای هستی هست، در روان آدمی وهومن یعنی نیک اندیشی.
- ۷- خشترا - به معنای نیروی هماهنگ کننده هستی و در روان آدمی نیروی چیرگی بر خود و خویشنداری.
- ۸- انجمن مغان - انجمنی بوده که پیروان و یاران زرتشت در آن بودند و کار بگهانی و گسترش دین را در دست داشتند.
- ۹- مانتره - سخن اندیشه انگیز.
- ۱۰- اهون ور - یکی از گرامی ترین سرودهای اوستایی است که در آن مردم به پیروی از هنجار هستی و راستی فراخوانده شده اند.
- سروش - نیروی الهام بخش برخاسنه از اندیشه ی بالیده پرورده.
- ۱۱- سپنتا رمتینی - نیروی حاد به هستی و در روان آدمی نیروی مهر و عشق
- ۱۲- کرپن و گرهما - رهبران کیش دیویسنی.